

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز
سال سوم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۳۹۰، پیاپی ۸
(مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)

حافظ - نامه

(ردیابی برخی از ترکیب‌ها و مضمون‌های شعر حافظ در نامه‌های دیوانی و اخوانی)

دکتر علی‌اکبر احمدی دارانی*
دانشگاه اصفهان

اکرم هراتیان**
دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان

چکیده

حافظ در برخی از شعرهای خود، از ترکیب‌ها و مضمون‌های رایج در نامه‌های دیوانی و اخوانی بهره گرفته است. این ترکیب‌ها و مضمون‌ها به صورتی ثابت، در نامه‌های دیوانی و اخوانی پیش از روزگار حافظ و هم‌زمان او، تکرار می‌شده است و اگر نمونه‌هایی از آن‌ها در شعر فارسی پیش از حافظ یافت شود، در ضمن نامه‌های منظوم است. در این نوشتار، تمام منشآت و نامه‌های در دسترس و شیوه‌نامه‌های نگارش نامه‌های دیوانی و اخوانی پیش از روزگار حافظ تا زمان او را بررسی کرده، سابقه‌ی کاربرد این ترکیب‌ها و مضمون‌ها را در این نامه‌ها نشان داده‌ایم. حافظ آگاهانه و با ظرافت، از این ترکیب‌ها و مضمون‌ها بهره برده است که این امر نشان‌گر آشنایی حافظ با نامه‌های دیوانی و اخوانی است.

واژه‌های کلیدی: ۱. آرزومندی ۲. ارباب ۳. پیک دوانیدن ۴. تهنیت صحت ۵. حافظ ۶. حرز جان ۷. حسبه‌الله ۸. رونق کارخانه ۹. ضمیر منیر.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی aliakbar_ahmadidarani@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** مربی زبان و ادبیات فارسی akramharatian@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۳/۲۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۱۲/۷

۱. مقدمه

حافظ در شعرش از ترکیب‌ها و مضمون‌های رایج در نامه‌های دیوانی و اخوانی بهره گرفته است. توجه به برخی از واژه‌های مربوط به نامه‌نگاری و امور دیوانی مانند نامه، طغرا و مانند آن، که در شعر حافظ به کار رفته است و در متون شعری و نثر فارسی کم و بیش به چشم می‌خورد، باعث شناخت بهتری از حافظ و شعر او نشده است. (ر.ک. هاشمی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۶) در مقاله‌ای که به بررسی مکتوبات مولوی پرداخته‌اند، از شباهت‌های بین آن با شعر حافظ، سخن به میان آورده‌اند، احتمال داده‌اند، حافظ مکتوبات مولوی را دیده یا این تعبیرات و مفاهیم را «در آثار سایر نویسندگان و شعرا دیده و یافته است و توانسته است به کمک ذوق سرشار خود، آن‌ها را به خدمت گیرد و به نیکوترین وجهی بیاراید.» (حداد عادل، ۱۳۸۱: ۱۹) در کتاب *درس حافظ*، حدس زده‌اند که برخی از شعرهای حافظ، در قالب نامه است. (ر.ک. استعلامی، ۱۳۸۲: ۳۰۰، ۳۲۹، ۵۲۳، ۷۶۳، ۱۰۵۷، ۱۱۴۳) در کتابی با عنوان *نامه‌های حافظ*، بی‌آن‌که به هیچ مجموعه‌ای از نامه‌های دیوانی و اخوانی مراجعه شده باشد، برخی از شعرهای حافظ را در حکم یک نامه محسوب کرده‌اند و گفته‌اند، حافظ در برخی از این نامه‌ها، تنها نقش یک «عریضه‌نگار» را بر عهده داشته است. (ر.ک. ثروتیان، ۱۳۸۵: ۳۵) در این کتاب، شصت و چهار غزل حافظ، در جایگاه نامه‌های خواجه حافظ شیرازی، مطرح و گزارش شده است و نویسنده، در سراسر آن‌چه گرد آورده است، به تأویل و تفسیرهایی دست زده و برای اثبات سخنان خود، خواننده را به برخی از وقایع تاریخی توجه داده است. برای ردیابی برخی از ترکیب‌ها و مضمون‌های شعر حافظ، نامه‌های دیوانی و اخوانی زیر را بررسی کرده‌ایم:^۱

مکاتیب سنایی، عتبه الکتبه، التوسل إلى الترسنل، نامه‌های رشیدالدین وطواط، مختارات من الرسائل، منشآت خاقانی، مکاتبات رشیدی، مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی، روضه‌الکتاب و حدیقه‌الالباب، لطائف شرفی، انشای ماهرو، فرائد غیاثی، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران و کتاب‌هایی مانند دستور دبیری، تصنیف عبدالخالق میهنی، دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب تصنیف شمس منشی، مجموعه آثار حسام‌الدین خوبی یا بخش‌هایی از جنگ روضه‌الناظر و نزه‌الخاطر، اثر عزالدین عبدالعزیز کاشی که این

چهار مورد اخیر، بیش تر مبانی، قواعد و نمونه‌هایی از نامه‌ها و چگونگی نگارش آن‌ها را ارائه داده‌اند.

۲. بحث و بررسی

پس از مطالعه و بررسی این مجموعه نامه‌ها، دریافتیم که حافظ به دو صورت از نامه‌ها بهره گرفته است: اول، بهره‌گیری از ترکیب‌ها و اصطلاحات رایج در نامه‌ها؛ دوم، بهره‌گیری از مضمون‌های رایج در نامه‌ها.

۲.۱. بهره‌گیری از ترکیب‌ها و اصطلاحات رایج در نامه‌ها

در میان نامه‌های دیوانی و اخوانی، ترکیب‌هایی چون حسب حال، حسب‌الله، خاطر عاطر، دولت‌خواهی، رونق کارخانه، شکر و شکایت، ضمیر منیر، مکارم اخلاق و هواخواهی، نسبت به تمام متون نظم و نثر، بسامد (Frequency) بیش‌تری دارند و اگر در قصیده‌ها، غزل‌ها و قطعات پیش از حافظ، نمونه‌ای از آن‌ها وجود داشته باشد یا از نامه‌های دیوانی و اخوانی به آن‌جا راه یافته است یا آن‌که آن شعر، در قالب نامه‌ای منظوم است، خطاب به شخصی خاص. برای نمونه، شعری از سلمان ساوجی می‌آوریم.

سلمان، قطعه شعری دارد، به مطلع

بر آستان رفیع خدایگان جهان سپهر کوه وقار آفتاب ابر عطا

(سلمان ساوجی، ۱۳۸۲: ۴۰۳)

این قطعه، نامه‌ای خطاب به امیر شیخ حسن است که در آن، سلمان ساوجی از این‌که موجبش از دیوان حذف شده و این امر او را دچار مشکلاتی کرده و باعث «شماتت اعدا» نیز شده است، شکایت دارد و خواهان برقراری مجدد آن است. سلمان در بیت پنجم این قطعه می‌گوید:

به رسم تذکره در باب حال خویش دو فصل به عزّ عرض ضمیر منیر غیب نما

(همان، ۴۰۳)

«تذکره» از اصطلاحات رایج نامه‌های دیوانی است: «تذکره، آن نبشته را خوانند کی خدمتکاری به منعم نویسد مشتمل بر چند مهم ...» (میهنی، ۱۹۶۲: ۳۱) همچنین ترکیب «ضمیر منیر» از ترکیب‌هایی است که به وفور، در متن نامه‌های دیوانی تکرار شده است و در این‌جا، سلمان در ضمن نامه‌ای منظوم، از این ترکیب‌ها که در نامه‌های مثنوی، به

کار می‌رفته و شیوه‌ی معمول نامه‌ها بوده است- و به آن اشاره خواهیم کرد- بهره گرفته است. در ادامه، به چند ترکیب که به وفور در نامه‌های دیوانی و اخوانی تکرار شده است و در شعر حافظ هم راه یافته، اشاره می‌کنیم. (برای پرهیز از طولانی شدن سخن، برای هر مورد، به چند نمونه شاهد مثال اشاره می‌شود.)

۲. ۱. ۱. حسب حال

حسب حالی نوشتی شد و ایامی چند محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۹۲)

- «آمدیم به حسب حال مگر که مؤید حکما و مرشد اولیا...» (سنایی، ۱۳۶۲: ۷۳)؛
- «چون این حسب حالات یاد کردیم...» (مختارات من الرسائل، ۱۳۵۳: ۱۷۳)؛
- «این رسالت هم به خداوند قوام الدّوله و الدّین نبشته می‌آید از زبان دوستی حسب حال و مطابق واقعه‌ی او.» (بهاءالدین بغدادی، ۱۳۱۵: ۲۵۰)؛

تا کی سخن محال گویم وقت است که حسب حال گویم
(ر.ک. یوسف اهل، ۱۳۵۸، ج ۲: ۳۱۱)

۲. ۱. ۲. حسب الله

صاحب دیوان ما گویی نمی‌داند حساب کاندرین طغرا نشان حسب الله نیست
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۳۰)

در لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل «طغرا» به نقل از برهان آمده است: «طغرا القابی باشد که بر سر فرمان پادشاه می‌نویسند و در قدیم، خطی بوده است منحنی که بر سر احکام ملوک می‌کشیدند.» (دهخدا، ۱۳۳۵، ج ۲۹: ۲۵۷) در حافظ‌نامه برای توضیح این ترکیب که فقط در همین بیت حافظ به کار رفته است، به نقل از لغت‌نامه نوشته‌اند: «قید مرگب برای رضای خدا، کنایت از مجانی و بلاعوض...» و به نقل از سودی آورده‌اند: «در این‌جا ذکر طغرا برای حسب‌الله است که در قسمت بالای احکام می‌نوشتند. در روم، در احکامی که در زمان سلاطین سالفه نوشته می‌شد، دیده‌ام که فقط حسب را می‌نوشتند و کلمه الله را نمی‌نوشتند.» (ر.ک. خرّمشاهی، ۱۳۶۷: ۳۷۳)

در این بیت‌های حافظ، به قرینه‌هایی که در هر بیت هست، می‌توان گفت: منظور از «طغرا» همان خط خمیده و امضا ماندی است که در بالای نامه‌ها می‌کشیدند:

ای که انشای عطارد صفت شوکت توست	عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد (حافظ، ۱۳۷۷: ۱۴۹، ۳۹۰)
مطبوع‌تر ز نقش تو صورت نبست باز	طغرانیوس ابروی مشکین مثال تو (همان، ۳۱۷)
هلالی شد تنم زین غم که با طغرای ابرویش	که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو (همان، ۳۱۹)
امید هست که منشور عشق‌بازی من	از آن کمانچه‌ی ابرو رسد به طغرای (همان، ۳۷۰)

در لغت‌نامه، ذیل «طغرا»، بیت (صاحب دیوان ما...) در جایگاه شاهد مثال، نقل شده و در ادامه‌ی آن آورده‌اند: «معلوم نیست که آیا میان طغرا، حسبه‌الله نقش بوده یا رمزی مانند «ح» و امثال [کذا] آن حکایت از آن جمله می‌کرده است.» (دهخدا، ۱۳۳۵، ج ۲۹: ۲۵۷)

این سؤال از آن‌جا ناشی شده است که گمان کرده‌اند، «طغرا» فقط به همان معنای مصطلح که پیش‌تر به آن اشاره شد، بوده است؛ اما در بیت بالا (کاندرین طغرا...) «طغرا»، به معنی مطلق «نامه» است. در کتاب دستور دبیری، «طغرا» به این معنا به کار رفته است؛ از جمله: «و منشور و مثال و طغرا، نبشته‌های سلطان را خوانند... و طغرای خاص آن مثال را خوانند کی سلطان دهد.» (میهنی، ۱۹۶۲: ۳۰) آن‌چه از سودی نقل شده، حتی اگر چنین بوده باشد؛ کمکی به دریافت معنی بهتر از این بیت حافظ نمی‌کند. «حسبه‌الله»، ترکیبی ثابت در متن برخی نامه‌ها بوده است. هنگامی که از مخاطب نامه که در بیش‌تر مواقع، فردی متمول، امیر یا صاحب قدرتی بوده، طلب کمک، بخشش یا وظیفه (مقررری) و درخواست عفو یا مانند آن را داشته‌اند، از او می‌خواستند که «حسبه‌الله» کاری یا کمکی بکند:

- «امروز آن محسن ملک‌الوزراست و آن خواهنده و صاحب وظیفه فرزند ما نظام‌الدین غریق آن نعم و عتیق آن کرم ملک‌الوزرای است. اگر بدخدمتی کرده باشد، حسبه‌الله تعالی و جهت رضای وجه‌الله که همه‌ی همّت شما و امید شما آن است، عنایت را از او کوتاه نکنند و وی را مغضوب‌علیه نگردانند.» (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۱۵)؛

- «این داعی مخلص به حکم شفاعت به خدمت لابه می‌کند - حسب‌الله - من بداء علی حسناتکم و صیامکم و صلاتکم و صدقاتکم تقبلهاالله قبولاً حسناً» (همان، ۱۲۸؛ ابن‌ماهرو، ۱۹۶۵: ۴۳ و حسام خوبی، ۱۳۷۹: ۳۷۱)

۲. ۱. ۳. خاطر عاطر

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم لطف‌ها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم
(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۷۰)

- «و خاطر عاطر هزار مفکّر در میدان آن اشراف و عتبه‌ی اوصاف او مطموس»
(سنایی، ۱۳۶۲: ۱۲)؛

- «و این مهم خطیر که خاطر عاطر ما در آن بسته است...» (بهاء‌الدین بغدادی، ۱۳۱۵: ۸۷)؛

- «چنین معلوم شد که به دروغ، خاطر عاطر خداوند را بر بندگان متغیّر کرده‌اند»
(مختارات من الرسائل، ۱۳۵۳: ۱۰۱)؛

- «اما از تطویل ترسانم و از خدا خواهانم که بر خاطر عاطر و ضمیر منیر، واضح و مکشوف گردد.» (مولوی، ۱۳۷۱: ۶۱)

۲. ۱. ۴. دولت خواهی

من نه آنم که ز جور تو بنالم حاشا بنده‌ی معتقد و چاکر دولت‌خواهم
(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۹۰)

سحرم هاتف میخانه به دولت‌خواهی گفت باز آی که دیرینه‌ی این درگاهی
(همان، ۳۶۷)

نویسندگان نامه‌ها، در خطاب به مخدوم، خود را دولت‌خواه و بنده‌ی دولت‌خواه می‌نامیدند:

- «در شیوه‌ی دولت‌خواهی و دوست‌داری و طریق و خدمت‌کاری و صدق موالات...» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۳۴۴)؛

- «بنده‌ی دولت‌خواه سلام و خدمت و ثنا و مدحت از سینه‌ی اخلاص پرور ... می‌فرستد» (همان، ۳۳۸)؛

- «دولت‌خواه عین ماهرو خدماتی که سوابق موالات را...وحدت رساند.» (ابن‌ماهرو، ۱۹۶۵: ۱۱۱؛ همان، ۱۱۶)

۲. ۱. ۵. رونق کارخانه

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به فسق همچو منی یا به زهد همچو تویی
(حافظ، ۱۳۷۷: ۳۶۱)

«رونق کارخانه» تاکنون در متنی به غیر از دستورالکاتب فی تعیین المراتب، دیده نشده است. انجوی شیرازی، پیش‌تر به نقل از همین کتاب، به آن اشاره کرده است (ر.ک. انجوی شیرازی، ۱۳۵۷: ۹۷) و در دیوان حافظ مصحح خود، آن را «از ترکیبات متداول قرن هشتم» دانسته (ر.ک. حافظ، ۱۳۸۲: ۵۵۲-۵۵۳؛ همچنین برای معنی کارخانه ر.ک. ریاحی، ۱۳۷۴: ۱۴۳)؛ در حالی که این ترکیب ویژه‌ی نامه‌های دیوانی است. اینک چند نمونه:

- «چه رونق کارخانه‌ی دین و دنیا به وجود ایشان است.» (شمس منشی، ۱۹۶۴، ج ۱: ۱۸۶، ۲۹۳)؛

- «که اتمام آن موجب ازدیاد اسباب سلطنت و سبب رونق کارخانه‌ی مملکت گردد.» (همان، ۱۹۷۱، ج ۲: ۴۰۵)؛

- «رونق کارخانه مملکت از میامن این تفویض و تولیت مهیا» (همان، ۱۹۷۶، ج ۳: ۸۱: ۹۵، ۸۸)؛

۲. ۱. ۶. شکر و شکایت

چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک‌و بد است که بر صحیفه‌ی هستی رقم نخواهد ماند
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۹۰)

- «و موافقت نماید و شکر و شکایت او مؤثر و مسموع شناسد.» (مختارات من الرسائل، ۱۳۵۳: ۲۵۸، ۲۷۳)؛

- «در تحصیل دل مجدالدین کوشد و شکر و شکایت او را اثری هرچه تمام‌تر شناسد.» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۴۶، ۶۴، ۸۸)؛

- «باید که همگنان برین جمله روند و رضا و سخط ما را ... از نتایج شکر و شکایت فلان و گماشتگان اویند.» (بهاء‌الدین بغدادی، ۱۳۱۵: ۵۶، ۸۷، ۱۱۷-۱۱۸)؛

- «و تعهد به جای آرد و شکر و شکایت ایشان که از هدایت معزولند، بشنود» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۵۶)

۲. ۱. ۷. ضمیر منیر

جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست در حضرت کریم تمنا چه حاجت‌است
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۱۲)

- «این نوشته نزد دوستی ارسال افتاد که به سخنِ وشاه اصغا کرده بود و ضمیر منیرش به واسطه‌ی اباطیل حُساد و اعدا تغییر پذیرفته» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۲۶، ۳۴۱)؛

- «باقی را ضمیر روشن پادشاهانه‌ی او نانوخته بخواند» (مولوی، ۱۳۷۱: ۲۲۳)؛

- «وجود ایشان سبب حیات فقرا و ضعفا و قطعاً به تعریض و تصریح بر ایغاقی و بدگویی ایشان اقدام نماید و ضمیر منیر بندگی حضرت را با ایشان متغیر نگردانند.» (شمس منشی، ۱۹۶۴، ج ۱: ۳۰۵، ۳۱۱)

۲. ۱. ۸. مکارم اخلاق

تو کز مکارم اخلاق عالمی دگری وفای عهد من از خاطرت به در نرود
(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۱۴)

- «لایق خدمت برهم بسته شد بر مکارم اخلاق معاونی تمام دارد» (مختارات من الرسائل، ۱۳۵۳: ۱۴۶، ۲۱۵، ۲۳۷)؛

- «معوّلی که من خادم را بر کرم خداوندست و اضطلاعی که بر آن مکارم اخلاق و تجارب بسیار که به روزگار دراز اتفاق افتاده است» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۱۱۵)؛

- «و برید صیت مکارم آن حضرت در بسیط زمین سایر» (صدر قونیوی، ۱۳۴۹: ۱۸، ۲۲)

۲. ۱. ۹. هواخواهی

محترم دار دلم کاین مگس قندپرست تا هواخواه تو شد فرّ همایی دارد
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۵۹)

باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم
(همان، ۲۶۱)

هواخواه توام جانا و می‌دانم که می‌دانی که هم نادیده می‌بینی و هم ننوخته می‌خوانی
(همان، ۳۵۸)

- «و آن خدمتی که از مدّتی باز در آرزوی آنم، دریابم و رسم خدمت و هواخواهی که با اخلاص اقامت کنم» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۱۰۲)؛

- «از دل و جان هواخواه و دوست دار مجلس اسمی...» (مختارات من الرسائل، ۱۳۵۳: ۱۵۹؛ ۱۷۶، ۱۸۹، ۲۱۱)؛
- «خدمت امام نجم‌الدین که هواخواه صادق است آن جناب رفیع را» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۱۷)؛
- «فرزند مخلص مجدالدین از محبان و هواخواهان آن خدمت است و از دعاگویان آن دولت» (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۲۰، ۲۴۱)؛
- «یعنی این هواخواه متخصص که دایما نسبت به آن آستان آسمان قدر در مقام اخلاص است» (ر.ک. نوایی، ۱۳۷۰: ۲۵۱)

۲.۲. بهره‌گیری از مضمون‌های رایج در نامه‌ها

حافظ بسیاری از مضمون‌های شعرش را از شاعران پیش از خود و معاصرانش گرفته است و این مضمون‌ها که به آن‌ها خواهیم پرداخت در شعر پیشینیان و معاصران او وجود ندارد؛ بنابراین تا حد زیادی اطمینان داریم که سابقه‌ی کاربرد این مضمون‌ها به نامه‌های دیوانی و اخوانی می‌رسد.

۲.۲.۱. ارباب حاجت و تمنا در حضرت کریم

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم تمنا چه حاجت‌ست...
جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آن‌جا چه حاجت‌ست
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۱۲)

وقتی در نامه‌ها از بزرگی حاجتی داشتند؛ یعنی ارباب حاجت (= نیازمند) بودند، عرض حاجت می‌کردند و این نیاز و خواسته‌ی خود را به کرم مخاطب که مدار ارباب حاجت است،^۲ واگذار می‌نمودند و چون ضمیر منیر ممدوح از بسیاری امور آگاه بود و نیاز حاجتمند را می‌دانست، احتیاجی به تمنا، اظهار احتیاج و درخواست نبود. به این عبارت عتبه‌الکتبه که خطاب به شخصی بزرگ (ر.ک. منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۱۰۵) نوشته شده، توجه کنید:

- «بر قضیت انبساطی که در خدمت یافته شدست و اعتضادی که به کرم فیاض خداوندی هست، این جسارت درین سیاق عبارت عرض حاجت نموده شد.» (همان، ۱۰۶)

در نمونه‌ای دیگر که نامه، خطاب به «مجلس رفیع خداوندی منعمی امیر...» است، آمده: - «درین وقت به خدمت شتافت و هر حاجت که دارد، انجام آن را به نزدیک کرم و شفقت خداوندی که شامل احوال خلق است بس محلی ندارد.» (همان، ۱۱۱)

حافظ در بیتی دیگر که در غزل قصیده ماندش وجود دارد، می‌گوید:
عرض حاجت در حریم حضرت محتاج نیست راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو
(حافظ، ۱۳۷۷: ۳۱۸)

در جنگ روضه‌الناظر، بخشی وجود دارد با عنوان «الإستتمام و الأستعاده و الإستعانه و الإستماحه» و در ذیل آن ابیاتی آمده است که نشان می‌دهد، این مضمون در نامه‌های پیش از روزگار حافظ، رواج داشته است:

مفلس من و منعم تو سخن کوتاه شد خود نیک شناسد این دقایق کرم
(ر.ک. عبدالعزیز کاشی، ۱۳۸۷: ۱۳۰)
تو کریمی و بنده حاجتمند خود چه حالت که حال عرضه کند
(همان، ۱۳۱)

نکته‌ی دیگر که در این جا باید به آن اشاره شود، ترکیب «ضمیر منیر» و کاربرد آن در نامه‌هاست که حافظ آن را در شعرش به کار گرفته است:

جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آن جا چه حاجتست
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۱۲)

اگر «دوست» را در این بیت، محبوب و معشوق سنتی غزل فارسی در نظر بگیریم، نمی‌توانیم ماندی برای آن بیابیم که دوست، معشوق یا محبوب، ضمیری منیر دارد که جام جهان‌نماست.

در ضمن برخی از نامه‌ها، وقتی کاتب یا نویسنده نامه‌ای خطاب به بزرگی می‌نوشت و نمی‌خواست نامه را طول و تفصیل بدهد و گمان می‌کرد با این کار، توضیح واضح‌تر می‌دهد و البته از نظر او مخاطب بر تمام امور آگاه است، این‌گونه می‌نوشت:

- «القصة اگر تا این غایت خدمتی اصدار نیفتاد و کشف‌الحال نرفت؛ علت آن بود که دل معلول می‌دانست که بر رای مجلس عالی همه‌ی احوال زمان به زمان مجدّدات کشف است که بصیرت ظاهره‌ی مجلس عالی جام جهان‌نمای آن جهانی است و آفتاب جهان‌تاب این جهانی. از دریچه‌ی فکرت و روزن دل، همه‌ی ذرات احوال و دقایق

اشکال روشن و هویدا بیند و از رخنه‌ی تقدیر هیچ نادره‌ای بیرون نجهد که بر رای عالی پوشیده ماند...» (خاقانی، ۱۳۶۲: ۱۱)

ضمیر منیر ممدوح، جام جهان‌نمایی است که حقایق را می‌بیند و می‌داند. حافظ، این تعبیر را از نامه‌ها گرفته است:

- «به خادم مخلص رسانیدند که ضمیر منیر خداوندی که چشمه‌ی آفتاب عالم تاب و صفحه‌ی آینه‌ی روشن است به دم سرد ارباب غیب تیرگی پذیرفته است و مشرب موالات ...» (صدر قونیوی، ۱۳۴۹: ۲۷)؛

- «و این قضایا را که یحتمل به واسطه‌ی اشتغال به امور سلطنت و رعایت مصالح مملکت با آن نیفتد، با یاد خاطر اشرف که جام جهان‌نمای، به حقیقت عبارت از آن است می‌دهد.» (شمس منشی، ۱۹۶۴، ج ۱: ۲۹۳)؛

- «اعلام رای منیر که جام جهان‌نمای، به حقیقت عبارت از آن است...» (همان، ۵۱۶)

- «همانا ضمیر منیر و خاطر خطیر حق‌پذیر حضرت جهان‌پناهی که بحقیقت جام گیتی‌نماست که چون...» (ر.ک. نوایی، ۲۵۲)؛

- «و چون ضمیر منیر خبیر گیتی‌گشای جهان‌نمای واقف احوال است، به زیادتى مصدع نمی‌گردد.» (یوسف اهل، ۱۳۵۸: ۴۸)

آن‌چه در دو بیت مورد نظر (ارباب حاجتیم و.../جام جهان‌نماست...) به کار رفته است، با این ابیات که پیش‌تر از روزگار حافظ در نوشتن نامه‌ها رایج بوده، سنجیده شود:

چون رای منیر تو بود زان آگاه

چه حاجت دعوی و بیان است و گواه

(ر.ک. عبدالعزیز کاشی، ۱۳۸۷: ۱۴۶)

چون رای تو آگه است حاجت نبود

کاحوال به شرح عرضه دارد چاکر

(همان، ۱۴۶)

و فی النفس حاجات فیک فطانه

سکوتی بیان عندها و خطاب

(ر.ک. ابن ماهر، ۱۹۶۵: ۹۶)

۲.۲.۲. بیان اشتیاق و آرزومندی

یکی از این مضمون‌های مکرر که در سرآغاز نامه‌های اخوانی به چشم می‌خورد، بیان اشتیاق و آرزومندی به دیدار مخاطب نامه است:

- «و از هرچه کتابت آن در اخوانیات معهودست، ذکر اشتیاق و بیان رنج فراق و شروع در اظهار دل نمده که [کذا. شاید: دل نمودگی] از معنی اعلام و استعلام و اخبار عاطل بود تا به ابرام و تصدیع نینجامد.» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۱۱۷)؛

- «سلام و تحیت بسیار پذیرد و آرزومندی بی‌حدّ و نهایت شناسد.» (مختارات من الرسائل، ۱۳۵۳: ۲۰۲)؛

- «آرزومندی به غرّه‌ی همایون نهایتی و حدّی ندارد.» (همان، ۲۱۴)؛

- «به هزاران سلام و خدمت و ثنا و مدحت و آرزومندی طلعت وضّاح و مشاهده‌ی بزرگوار به غایت کمال و ذکر مناقب...» (همان، ۲۱۵)

- «بدین قضیه، دواعی اشتیاق و آرزومندی و بواعث تحنّ و نیازمندی به دریافت سعادت ملاقات خداوندی از همه حدها افزون و از ادراک اقلام و افهام بیرون است.» (ابن ماهر، ۱۹۶۵: ۲۰۲)؛

حافظ نیز از این مضمون رایج نامه‌ها، در شعرش بهره گرفته است. در غزلی به مطلع
سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
(حافظ، ۱۳۷۷: ۳۳۶)

آرزومندی خود را بیان می‌کند؛ اما این آرزومندی به چیست و به کیست؟

حافظ در جای دیگر، با صراحتی بیش‌تر، از این آرزومندی و اشتیاق سخن می‌گوید:
آرزومند رخ شاه چو ماهم حافظ همّی تا به سلامت ز دم بازآید
(همان، ۲۲۰)

در نامه‌های اخوانی، این آرزومندی به صورت شعر و نثر بسیار تکرار شده است:^۳

آرزومندی به والا حضرت مخدوم خویش بیش از آن دارم که آید آدمی را در ضمیر
گر هزاران نامه بنویسم نگنجد در بیان نعت حرفی از حروف و شرح‌عشری از عشیر
(ر.ک. شمس منشی، ۱۹۷۱، ج ۲: ۳۳۹)

به جان آرزومند درگاه شاهم که از حضرتش دور بادا بدی
اگر عمر باشد دگر بازگویم ابطحاء مکه هـذا الذی

(ر.ک. یوسف اهل، ۱۳۵۸، ج ۱: ۷۹)

در غزل مورد بحث، (سحر با باد می‌گفتم...) قرینه‌هایی مانند «الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور»، «جهان پیر رعنا را ترّحم در جبلّت نیست» «همایی چون تو عالی‌قدر حرص استخوان تا کی» و لحن اندرزگونه‌ی آن، چنین القا می‌کند که قالب اصلی این شعرِ حافظ، نامه‌ای است، خطاب به حاکم یا پادشاهی (شاید شاه شجاع) که

سلطنت او را مغرور کرده، مهر فرزندی را از یاد برده و یادی از پدر نمی‌کند؛ اما به هر روی، این از ویژگی‌های ممتاز شعر حافظ است که با هنرمندی، شعرش را از آسیب صراحت به دور داشته است.

حافظ در جایی دیگر، به این آرزومندی که در «نامه» ای «ثبت افتاده» است، اشاره می‌کند:

«حدیث آرزومندی» که در این «نامه» ثبت افتاد همانا بی‌غلط باشد که حافظ داد تلقینم
(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۸۶)

جالب آن‌که، ترکیب «حدیث آرزومندی» و «شرح آرزومندی» در نامه‌های پیش از حافظ، ترکیبی ثابت و تکراری است و در همان شعر حافظ، سخن از «حدیث آرزومندی» و «شرح آرزومندی» است: «سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی» (همان، ۳۳۶) و «ورای حدّ تقریر است شرح آرزومندی.» (همان، ۳۳۶)

ز بیم آن‌که خداوند را ملال بود دراز می‌نکشم «شرح آرزومندی»^۴
(ر.ک. عزالدین کاشی، ۱۳۷۸: ۱۴۷)

- «اگرچه خواهم که دست به شرح آرزومندی برم و در راه وصف آن حال قدم زنم...»
(بهاءالدین بغدادی، ۱۳۱۵: ۱۵۰، ۲۳۶، ۳۰۴)؛

- «شرح آرزومندی دل شکسته‌ی دردمند را چند تحمل دوری و نیازمندی» (شمس منشی، ۱۹۷۱، ج ۲: ۳۰۴)؛

«حدیث آرزومندی» نیارم کرد و می‌ترسم که درد دل شنیدن بر سبک‌روحان گران آید
(همان، ۳۵۰)

حافظ در غزل پیش‌گفته، این آرزومندی را به حدّی می‌داند که زبان قلم، قادر به بیان آن نیست:

قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز و رای حدّ تقریر است «شرح آرزومندی»
(حافظ، ۱۳۷۷: ۳۳۶)

یا در جایی دیگر می‌گوید:

زبان ناطقه در وصف شوق نالان است چه جای کلک بریده‌زبان بیهده‌گوست
(همان، ۱۲۴)

این عجز بیان و قلم از اظهار اشتیاق، از مضمون‌های رایج نامه‌هاست. اینک چند نمونه: - «آرزومندی به مشاهده‌ی کریم مجلس شریف... نه به اقلام، به کنه و نهایت آن توان رسید...» (بهاءالدین بغدادی، ۱۳۱۷: ۱۸۶، ۱۹۸)؛

- «آرزومندی به لقای همایون مجلس شریف، زاده الله شرفاً، از حدّ وصف گذشته است و بیان و بنان از تقریر و تحریر آن قاصر و عاجز گشته و امید...» (رشید وطواط، ۱۳۳۸: ۸۶)؛

در جنگ روضه‌الناظر، بخشی وجود دارد (مکتوب فی التهنئه و التعزیه) که در آن، شعرهایی را که برای تهنیت و تعزیت، معمول نویسندگان و کاتبان نامه‌ها بوده، نقل شده. یکی از این شعرها چنین است:

نه قلم شرح آن تواند داد نه زبان وصف آن تواند کرد
(ر.ک. عبدالعزیز کاشی، ۱۳۸۷: ۱۴۷)

چند نمونه‌ی دیگر:

به شرح شوق نداند قلم نمود قیام ضمیر پاک منیرت گواه حال من است
(منتجب الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۱۴۶)

- «و مکتوب متضمن شوق که اقلام از تحریر و افهام از تقریر و اوهام از تصوّر آن عاجز و قاصر است، ارسال می‌کند.» (ابن‌ماهرو، ۱۹۶۵: ۸۴)؛

- «و باز می‌نماید آرزومندی مشاهده‌ی کریم که به حدّ نیازمندی رسیده، نه بدان مثابه است که زبان را امکان تقریر و بنان را مجال تحریر و فکر را قوّت تصویر آن تواند بود و یا به دستیاری فصاحت در غور آن تواند رسید.» (همان، ۱۰۵)؛

- «چه هر مبالغت که در تقریر این مطالب و تحقیق این مآرب رود، عشری از معشار؛ بل یکی از هزار هم نباشد. قلم را و اگرچه همه تن زبانست، چه قدرت تقریر و تحریر....»

زبان خامه به صد سال اشتیاق مرا ز صد هزار که دارم یکی نداند گفت
(ر.ک. شمس منشی، ۱۹۷۱، ج ۲: ۳۴۰)

اشتیاقی که دلم را به سوی حضرت توست خامه را طاق آن نیست که تحریر کند
(ر.ک. یوسف اهل، ۱۳۵۸، ج ۱: ۵۱۲)

چگونه شرح دهد شوق من زبان قلم که عاجز است ز تقریر من بیان قلم^۵
(ر.ک. همان، ج ۲: ۵۹۴)

۲. ۲. ۳. پیک دوانیدن

گلایه از نفرستادن قاصد یا ندوانیدن پیک، از دیگر مضمون‌های بخشی از نامه‌هاست. طرف مقابل، نامه‌ای ننوشته است و پیکی ندوانیده که سلامی یا کلامی بفرستد:

دیرست که دلدار پیامی نفرستاد نوشت سلامی و کلامی نفرستاد
صد نامه فرستادم و آن شاه سواران پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۵۰)

- «این خدمت [= نامه] نوشتن و قاصدی دوانیدن و استعلام حال کردن.» (منتجب‌الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۱۲۳)؛

- «من کهتر او را بر این عزیمت پسندیده تهنیت گفتم و این قاصد را دوانیدم.» (همان، ۱۴۵)؛

- «بعد ازین تاریخ، زیادت ازین بی‌شفقتی روا ندارند و به سلامی و پیامی یاد آرند.» (ابن‌ماهرو، ۱۹۶۵: ۸۵)؛

- «متوقع آن‌که ازین شکسته، زیاده ازین اعراض و انقباض روا ندارد و گاه از گاهی، به سلامی و پیامی یاد آرد.» (همان، ۱۴۴)
حافظ در جایی دیگر می‌گوید:

عجب از وفای جانان که عنایتی نفرمود نه به نامه‌ای پیامی نه به خامه‌ای سلامی
(حافظ، ۱۳۷۷: ۳۵۳)

۲.۲.۴. در تهنیت صحت^۶

تنت به ناز طیبیان نیازمند مباد وجود نازکت آزردی گزند مباد
سلامت همه آفاق در سلامت توست به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد...
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۴۸)

فعل دعایی «مباد» و قرینه‌هایی که در کل شعر بالا وجود دارد، آن را در قالب عیادت‌نامه‌ای نمایان می‌سازد. در ضمن چنین نامه‌هایی، شعرهایی متناسب با آن، در میان نامه می‌گنجانند.

در جنگ روضه *التاظر*، فصلی با عنوان «فیهما بالبرء من المرض و نیل المنصب» وجود دارد که در آن، چنین شعری آمده است:

و زالَ عَنكَ إِلَى أَعْدَائِكَ السَّقَمُ المجدُّ عُوْفِي إِذْ عُوْفِيَتِ وَالْكَرَمُ
كَأَنَّما فَقَدَهُ فِي جِسْمِهَا أَلَمٌ وَ قَارَنَ الشَّمْسُ نُورًا كَانَ فَارِقَهَا
إِذْ سَلِمْتَ فَكُلُّ النَّاسِ قَدْ سَلِمُوا فَمَا أَخْضُوكَ فِي بُرِّ بَتَهِنْتَهُ
(رک. عبدالعزیزکاشی، ۱۳۷۸: ۱۱۳)

در همین جُنگ روضه‌الناظر، بخشی هست با عنوان «فیما يتعلّق بالعیاده» و در آن، این بیت آمده است:

وَ إِذَا صَحَّ فَالزَّمانُ صَحيحٌ وَ إِذَا أَعْتَلَّ فَالزَّمانُ عَليلٌ
(همان، ۱۲۰)

در مکتوبات مولوی، در قطعه شعری که وی در تهنیت سلامت یکی از یاران سروده است، این بیت به چشم می‌خورد که همان مضمون را دربردارد:

صَحَّتْ تو صَحَّتْ جان جهان است ای قمر صَحَّتْ جسم تو بادا ای قمر سیمای ما
(مولوی، ۱۳۷۱: ۲۴۶)

- «صَحَّتْ کامل که صلاح جهانیان را شامل است، باز یافته است و دور و نزدیک بدین بشارت که از لَدَّت آن عبادت [ظ: عبارت] نمی‌توان کرد، مهیا شدند، إِذَا سَلِمَتْ وَ کُلَّ النَّاسِ قَدْ سَلِمُوا» (بهاء‌الدین بغدادی، ۱۳۱۵: ۳۱۱)؛

حافظ این مضمون را با ظرافت، در مصرع اوّل بیت دوّم شعر بالا قرار داده است: «سلامت همه آفاق در سلامت تست» که دقیقاً ترجمه‌ی «إِذَا سَلِمَتْ فَكُلَّ النَّاسِ قَدْ سَلِمُوا» است؛ این شعر متنبّی که در عافیت سیف الدّوله از بیماری سروده شده است و آن دیگر که همین مضمون را در بردارد: (ر.ک. متنبّی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۹۱؛ همان، ج ۳: ۲۷۶) در نامه‌های که در تهنیت صَحَّت افراد نوشته می‌شده است، به وفور وجود دارد (به ویژه شعر اوّل) و اصلاً جزوی از این نامه‌هاست (برای نمونه، ر.ک. ابن‌ماهرو، ۱۹۶۵: ۲۱۶ و شمس‌منشی، ۱۹۷۱، ج ۲: ۲۲۴) شاید حافظ با این بیت یا بیت‌های متنبّی آشنا بوده است و با توجه به احاطه‌ای که وی بر مجموعه‌ای از اشعار فارسی و عربی داشته و آن را در شعرش نشان داده، از وجود این شعر در دیوان متنبّی آگاه بوده است؛ امّا محتوای این شعر حافظ شبیه عیادت‌نامه‌هایی است که برای بیماران نوشته می‌شده است و نیز این‌که شعر یادشده از متنبّی در تمام نامه‌هایی که چنین محتوایی داشته‌اند، به صورت یک مصرع یا چند بیت با هم، تکرار می‌شده است، این شک و تردید به یقین تبدیل می‌شود که حافظ با اجزای چنین نامه‌هایی آشنایی کامل داشته است و این مصرع را به گونه‌ای ظریف، ترجمه کرده و به نظم در آورده است.

۲.۲.۵. نامه‌ای که حرز جان است

حافظ در مطلع یکی از غزل‌هایش، نامه‌ای را که پیک نامور آورده است، «حرز جان» می‌داند:

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۲۵)

این مضمون، در نامه‌های پیش از حافظ نیز رایج بوده است:

بوییدم و بر دیده‌ی بی‌خواب نهادم پیچیدم و تعویذ دل شیفته کردم
(ر.ک. عبدالعزیز کاشی، ۱۳۸۷: ۱۰۳)

بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم پیچیدم و تعویذ دل سوخته کردم
(همان، ۱۰۳؛ یوسف اهل، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۱۲)

جاءَ البریدُ و فی یدیه صحیفه فی عزها کصائف القرآن
فلتمتها و فتحتها و قرأتها و جعلتها حرزاً من الحدان
(ر.ک. صدر قونیوی، ۱۳۴۹: ۱۰)

«...قدوم آن چون قدوم شادی به خاطر مغموم بود و وصول آن، بلوغ خبر خلاص به گوش محبوس نمود؛ برخاستم و سجده‌ی شکر گزاردم و آن را حرز آفات و حمایل ملمات ساختم.» (همان، ۱۱۳)

۳. تکمله

در نامه‌های دیوانی و اخوانی، شعرها و عبارتهایی یافتیم که شباهتی عجیب با برخی از شعرهای حافظ دارند؛ یا حافظ در آنها تغییری داده است یا آنها که هم‌زمان با حافظ هستند، از روی شعر حافظ ساخته شده‌اند. به هر روی، شبیه آنها را در لفظ و مضمون یا در ردیف و قافیه، در دیگر متون نیافتیم:

دلدار به کام گشت لله الحمد کارم به نظام گشت لله الحمد
(ر.ک. یوسف اهل، ۱۳۵۸، ج ۱: ۲۲۸)

بسنجید با:

عیشم مدام است از لعل دلخواه کارم به کام است الحمد لله
(حافظ، ۱۳۷۷: ۳۲۲)

در کتاب *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*، این قطعه «در اعتذار از مکارم مکتوب»
إلیه» آمده است:

فضای درگه توست آنک از مکاید چرخ
به جز مکارم آن حضرت سپهر جناب
همه ملوک جهان را جز آن پناهی نیست
درین قضیه مرا هیچ عذرخواهی نیست
(ر.ک. شمس منشی، ۱۹۶۴، ج ۱: ۴۵۹)

بسنجید با:

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
چنین که از همه سو دام راه می‌بینم
سر مرا به جز این در حواله‌گاهی نیست
به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۳۳)

نمونه‌ای دیگر:

تا ز دل در دو جهان نام و نشان خواهد بود
ور تنم خاک شود از سر هر ذره مرا
گرد سودای تو بر دامن جان خواهد بود
دیده‌ام سوی جمالت نگران خواهد بود
(ر.ک. یوسف اهل، ۱۳۵۸، ج ۲: ۸۴)

بسنجید با:

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
چشم آن دم که ز شوق تو نهد سر به لحد
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود...
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۰۳-۲۰۴)

در بین نامه‌ها دیوانی و اخوانی، گاهی تعبیرهایی وجود دارد که به نظر می‌رسد، در
روزگار حافظ رایج بوده‌اند و حافظ آن‌ها را دگرگون کرده است. اینک دو نمونه از
آن‌ها:

چو جان فدای لبش شد خیال می‌بستم
که قطره‌ای ز زلالش به کام ما افتد
(همان، ۱۵۳)

بسنجید با:

- «زمانه را گو چه غلطی دهد و از زلال وصال قطره‌ای چند در کام مدام هجران
ریزد.» (یوسف اهل، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۲۳)؛

به تن مقصرم از دولتت ملازمتت
ولی خلاصه‌ی جان خاک آستانه‌ی توست
(حافظ، ۱۳۷۷: ۱۱۳)

دورم به صورت از در دولت‌سرای دوست
لیکن به جان و دل ز مقیمان حضرتم
(همان، ۲۶۱)

بسنجید با:

- «به جان ملازم آن حضرت است.» (مختارات من الرسائل، ۱۳۵۳: ۲۱۲)؛
 - «و همگی دل و جان ملازم خدمت است.» (همان، ۲۱۶)؛
 - «...فرستد تا ملازم خدمت می‌باشد.» (همان، ۲۶۰)؛
 - «و اگر دیگران به تن ملازم خدمت و دعایند، من به جان ملازمم و اگر به جان ملازمند، به جان جان ملازمم.» (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۱۷)

محمد گندام، در معرفی حافظ، آورده که وی «ملازمت بر تقوی و احسان» داشته است. در برخی از نسخه‌ها، به جای آن، «ملازمت شغل سلطان» یا «ملازمت تعلیم سلطان» آمده است. علامه قزوینی در این باره نوشته است: «این نسخه بدل، برای شرح احوال حافظ خالی از اهمیت نیست؛ چه بنا بر نسخ جدید، حافظ ملازمت شغلی از اشغال سلطانی را می‌نموده یا معلّم سلطان بوده است؛ در صورتی که بنا بر سه نسخه‌ی قدیمی مذکور، ابدأ چنین چیزی در بین نبوده و خواهی جز به محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و تحصیل علم و ادب و تجسس دواوین عرب، به شغلی دیگر از اشغال دنیوی نمی‌پرداخته است.» (ر.ک. حافظ، ۱۳۷۷: ۷۲-۷۳)

با توجه به دقت و ظرافتی که حافظ در به کارگیری ترکیب‌ها و مضمون‌های رایج در نامه‌ها داشته که این امر نشان‌دهنده‌ی آگاهی عمیق او از نامه‌های دیوانی و اخوانی است و دیگر این که نقل شده، وی «ملازمت شغل سلطان» داشته، آیا به نظر نمی‌رسد، آن‌چه حافظ را با دربار آل‌اینجو و آل‌مظفر پیوند می‌داده، علاوه بر شاعری، شغل دیوانی بوده است؟

۴. نتیجه‌گیری

حافظ در آفرینش ادبی خود، از متون نظم و نثر بهره‌ی فراوان برده است. او با بهره‌گیری دقیق و ظریف از ابزار زبانی و صناعات ادبی و پرهیز از صراحت، شعرش را در پرده‌ای از ابهام و ایهام پوشانده است. برخی از ترکیب‌های به کار رفته در شعر حافظ، چون حسب حال، حسب‌الله، خاطر عاطر، دولت خواهی، رونق کارخانه، شکر و شکایت، ضمیر منیر، مکارم اخلاق و هواخواهی، از ترکیب‌های ثابت و پر بسامد نامه‌های دیوانی و اخوانی است. همچنین برخی از مضمون‌های شعر حافظ، چون بی‌نیازی از اظهار احتیاج و تمنا در حضرت کریم که خود، ضمیری منیر دارد و بر

حاجت‌ها آگاه است، بیان اشتیاق و آرزومندی، شکوه از این‌که دوست مدتی است تا پیکری ندوانیده و سلامی و کلامی نرسانده است و این مضمون که در ضمن عیادت‌نامه‌ها و در تهنیت صحت بزرگان، رایج بوده است که سلامت همه آفاق در سلامت اوست و این‌که نامه‌ی رسیده از طرف دوست، چون حرز جان است و برخی از شباهت‌های دیگر میان شعر حافظ و برخی از شعرها که فقط در میان نامه‌ها کاربرد داشته است، نشان می‌دهد که حافظ، از نامه‌های دیوانی و ترکیب‌ها و مضمون‌های رایج در آن‌ها آگاهی داشته است.

یادداشت‌ها

۱. این مجموعه‌نامه‌ها مربوط به نیمه‌های قرن ششم تا پایان قرن هشتم (زمان حافظ) است. برخی از نامه‌های «فرائد غیائی» و «اسناد و مکاتبات تاریخی ایران»، پس از زمان حافظ نوشته شده‌اند. چندین مورد از شعر حافظ در میان نامه‌های فرائد غیائی آمده است (برای نمونه ر.ک. یوسف اهل، ج ۱: ۴۳، ۱۶۰، ۲۰۰، ۲۲۹، ۳۱۳، ۳۱۵؛ همان، ج ۲: ۳۴۰) که نشان‌دهنده‌ی روایی شعر حافظ در همان روزگار است و نویسندگان نامه‌ها به اقتضای مطلب، از این شعرها بهره گرفته‌اند. استناد به نامه‌های پس از وفات حافظ، این شبهه را به وجود می‌آورد که شاید این ترکیب‌ها یا مضمون‌ها، از شعر حافظ به این نامه‌ها راه یافته است؛ اما چنان‌که در متن مقاله آمده، بسیاری از این ترکیب‌ها و مضمون‌ها، دست کم دو قرن پیش‌تر از حافظ، در نامه‌ها کاربرد داشته است.

۲. «نامه‌ای است به امیر مرحوم بهاء‌الدین ملک السواحل.. صد هزاران سلام و خدمت بدان جناب بزرگوار که مدار ارباب حاجات و مرکز اصحاب مهمات است، اصدار می‌افتد.» (صدر قونیوی، ۱۳۴۹: ۸۴)

- «این رقعہ نزد بزرگی در حق عزیزی تحریر افتاد. جناب عالی خداوندگار که تشنگان بادیه‌ی افتقار و احتیاج را منہلی خوش‌گوار و رنجوران حرمان و خیبت را هوای سازگارست تا نهایت ادوار و غایت اعمار مدار ارباب حاجات و مرکز مهمات باد...» (یوسف‌ا‌هل، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۲۶)

«ارباب حاجت» نیز از ترکیب‌های رایج نامه‌هاست. برای پرهیز از تکرار، در بخش ترکیب‌ها به آن اشاره‌ای نشد. اینک چند نمونه از کاربرد آن:

- «و همگان را از عوارض اذیت و عوارض بلیت، مصون و محروس دارد و جناب خویش را به وفود ارباب حاجت معمور و مانوس.» (بهاء‌الدین بغدادی، ۱۳۱۵: ۳۳)؛

- «چنان که خاص و عام، دور و نزدیک، دیده‌اند و دانسته و از این جهت ارباب حاجات خصوصاً اصحاب اطراف در نصح مطالب و اصحاب اغراض و مآرب توسل به سفارت او جسته‌اند...» (منتجب الدین بدیع، ۱۳۲۹: ۷۱)؛

- «جناب دولت‌مآب بندگی مخدوم جهانیان... تا یوم النشور ملاذ و مقصد ارباب حاجات باد.» (شمس منشی، ۱۹۷۱: ۴۵۱/۲)؛

ای به ظلّ جاه تو ارباب حاجت را پناه
وی به ذیل لطف تو اهل هنر را اعتصام
(ر.ک. یوسف اهل، ۱۳۵۸، ج ۲: ۱۸۸)

برخی از محققان برای این بیت حافظ، «ارباب حاجتیم و زیان سوال نیست...» همانندهایی آورده‌اند. (ر.ک. زرّین کوب، ۱۳۷۴: ۳۷۳ و مهدوی دامغانی، ۱۳۸۶: ۶۶۳)

۳. با این که بیان اشتیاق و آرزومندی، ویژه‌ی نامه‌ها بوده است، این آرزومندی در متون شعری پیش از حافظ هم به کار رفته است:

آرزومندی به خدمت بیش از آن دارد دلم
کاندرین [خدمت=نامه] توان کردن به شرح آن قیام
(انوری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۷۷)

به خدایی که یدّ قدرت او
گردهش چرخ را به فرمان کرد
که چنانم ز آرزومندی
که به صد نامه شرح نتوان کرد

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۳۰۳)

نه چندان آرزومندم که وصفش در بیان آید
اگر صدنامه بنویسم حکایت بیش از آن آید
(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۵)

۴. این بیت در نامه‌ای منظوم از جمال الدین اصفهانی در جواب رشیدالدین وطواط آمده است. (ر.ک. جمال الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۴۲۹)

۵. در کتاب‌های دستور دبیری و دستور الکاتب فی تعیین المراتب، بخشی با نام «اشتیاق و آرزومندی» هست که در ضمن آن‌ها، بعد از بیان اشتیاق و آرزومندی، به قاصر بودن قلم از این اشتیاق و آرزومندی اشاره شده است. (ر.ک. میهنی، ۱۹۶۲: ۴۳ و شمس منشی، ۱۹۷۱، ج ۲: ۳۳۶)

۶. این عنوان، از کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب گرفته شده است. (ر.ک. شمس منشی، ۱۹۷۱، ج ۲: ۲۲۴)

فهرست منابع

ابن ماهر، عبدالله. (۱۹۶۵). انشای ماهر و منشآت عین الدین عین الملک عبدالله بن ماهر. تصحیح و مقدمه‌ی شیخ عبدالرشید و اهتمام محمد بشیر حسن، پنجاب لاهور: اداره‌ی تحقیقات پاکستان دانشگاه.

استعلامی، محمد. (۱۳۸۲). درس حافظ (نقد و شرح غزل‌های حافظ). ۲ ج، تهران: سخن.

انجوی شیرازی، ابوالقاسم. (۱۳۵۷). «متون قرن هشتم و تصحیح دیوان حافظ». مقالاتی درباره‌ی زندگی و شعر حافظ. به کوشش منصور رستگار، شیراز: دانشگاه پهلوی.
انوری، علی بن محمد. (۱۳۷۲). دیوان. به اهتمام مدرّس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.

بهاءالدین بغدادی، محمد بن مؤید. (۱۳۱۵). التوسّل إلى التّوسّل. تصحیح احمد بهمنیار، تهران: شرکت سهامی چاپ.

تبریزی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۱). سفینه‌ی تبریز (چاپ عکسی از روی نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی). تهران: نشر دانشگاهی.
ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۳). نامه‌های حافظ (شرح و تفسیر شصت و چهار نامه از دیوان غزلیات حافظ شیرازی). تهران: سبزان.

جمال‌الدین اصفهانی. (۱۳۶۲). دیوان. تصحیح و حواشی حسن وحیددستگردی، تهران: سنایی.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۷). دیوان. تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، تهران: اساطیر.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۲). دیوان. تصحیح انجوی شیرازی، زیر نظر مهدی پرهام، تهران: شهاب ثاقب.

حدّاد عادل، غلامعلی. (۱۳۸۱). «ارزش ادبی مکتوبات مولانا». نامه‌ی فرهنگستان، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۳، شماره‌ی ۱۹، صص ۵-۲۶.

حسام‌خویی، حسن بن عبدالمؤمن. (۱۳۷۹). مجموعه آثار حسام‌الدین خویی. مقدمه و تصحیح و تحقیق صغری عباس‌زاده، تهران: میراث مکتوب.

خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۶۲). منشآت خاقانی. تصحیح و تحشیه‌ی محمد روشن، تهران: کتاب فرزاد.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۲). حافظ‌نامه. تهران: علمی و فرهنگی و سروش.
رشیدالدین فضل‌الله. (۱۹۴۵/۱۳۶۴). مکاتبات رشیدی. به تصحیح و اهتمام محمد شفیع، پنجاب لاهور: سلسله‌ی نشریات کلیه پنجاب.

- رشید وطواط. (۱۳۳۸). *نامه‌های رشیدالدین وطواط*. [به کوشش] قاسم تویسرکانی، تهران: دانشگاه تهران.
- ریاحی، محمد امین. (۱۳۷۴). *گلگشت در اندیشه و شعر حافظ*. تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). *نقش بر آب*. تهران: سخن.
- سلیمان ساوجی، سلمان بن محمد. (۱۳۸۲). *کلیات*. به تصحیح و مقدمه‌ی عباس علی وفایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۵). *غزل‌های سعدی*. تصحیح و توضیح غلام‌حسین یوسفی، تهران: سخن.
- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۶۲). *مکاتیب سنایی*. به اهتمام و تصحیح و حواشی نذیر احمد، تهران: کتاب فرزاد.
- شمس منشی، محمد بن هندوشاه. (۱۹۶۴، ۱۹۷۱، ۱۹۷۶). *دستورالکاتب فی تعیین المراتب*. ۳ ج، به اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، مسکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.
- صدر قونیوی، ابوبکر بن الزکی. (۱۳۴۹). *روضه‌الکتاب و حدیقه‌الالباب*. به تصحیح و تحشیه‌ی میر ودود سیدیونسی، تبریز: مؤسسه‌ی تاریخ و فرهنگ ایران.
- عزالدین. (۱۳۸۷). *روضه‌التاظر و نزهه‌الخاطر*. تصحیح مرتضی رشیدی‌آشجردی، پایان‌نامه‌ی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.
- متنبی، احمد بن حسین. (۱۴۰۷/۱۹۸۶م). *شرح دیوان المتنبی*. وضعه عبدالرحمن برقوقی، بیروت: دارالکتاب العربی.
- مجیرالدین بیلقانی. (۱۳۵۸). *دیوان*. تصحیح و تعلیق محمدآبادی، تبریز: مؤسسه‌ی تاریخ و فرهنگ ایران.
- مختارات من الرسائل. (۱۳۵۳). مقدمه و فهرس به کوشش ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.
- منتجب‌الدین بدیع، علی بن احمد. (۱۳۲۹). *عنه‌الکتبه*. تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: شرکت سهامی چاپ.

- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۷۱). *مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی*. تصحیح توفیق سبحانی، تهران: نشر دانشگاهی.
- مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۸۶). «پار مردان خدا». *شاخه‌های شوق (یادگارنامه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی)*. به کوشش علی‌دهباشی، تهران: قطره، صص ۶۵۵-۶۷۳.
- میهنی، محمد بن عبدالخالق. (۱۹۶۲). *دستور دبیری*. به تصحیح و اهتمام عدنان صادق‌ارزی، ترکیه: دانشگاه آنقره.
- نوایی، عبدالحسین. (۱۳۷۰). *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)*. تهران: علمی و فرهنگی.
- هاشمی‌نژاد، حسین. (۱۳۷۹). «اشاره‌ای به چند اصطلاح دیوانی در شعرهای حافظ». *روزنامه‌ی اطلاعات*، پنجشنبه ۲۰ مرداد. ص ۶.
- یوسف‌اهل، جلال‌الدین. (۱۳۵۸/۲۵۳۶). *فرائد غیائی*. ۲ ج، به کوشش حشمت مؤید، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.